

# رسوم عجيب طايفه دزدان

**تبار شناسی قوم فيوج و گفت و گو با يکی از اعضای آن درباره سبک زندگی اعضای این قوم، رسم عجيب شان برای از دواج شان و...**



## تبار شناسی طایفه ای عجيب

قبل از هر چیز باید بدانید که کولی‌ها که فیوجی‌ها شاخه‌ای از آن‌ها به شمار می‌روند، مردمانی هستند که گته می‌شود در هزاره اول میلادی از شبه جزیره هند به غرب آسیا، اروپا و شمال آفریقا مهاجرت کردند و همچنان در آسیای صغیر، روسیه، بالکان و انگلیس حضور فعالانه‌ای دارند. در ایران کولی‌ها به عنوان یکی از اقوام ایرانی شناخته می‌شوند که حضور تاریخی و البته غیر متمرکز آن‌ها در ۱۴ استان کشور تعریف شده است. به دلیل ناآشنایی مردمان شهرها با زبان «وسلک» این قوم دوره‌گرد، در بعضی جاها آن‌ها را «غربتی» نامیده و از آن‌جا که پیشه بسیاری از مردان کولی، آهنگری بود «چلنگر» هم خوانده می‌شدند. همان‌طور که گفته شد، «فیوجی‌ها» شاخه‌ای از قوم کولی به شمار می‌روند که گته می‌شود در برخی گروه‌هایشان، پدران ارث شوم دزد شدن را برای فرزندان‌شان به جا گذاشته‌اند. دزدانی که طی ۵۰ سال اخیر حضور متمرکزتری در غرب استان تهران و کرج داشته اما گاه به دلیل مداومت دزدی در یک شهر و بالا رفتن تهدید خطر به دام افتادن در چنگال قانون به شهر یا حتی کشوری دیگر روانه شده‌اند. طبق اسناد تاریخی، قوم فیوج به سه شاخه بزرگ «سندی، بداعی سوری و بداعی جودکی» تقسیم شده که در نقاط مختلف کشور خودمان هم ساکن هستند.

## دزدی در طایفه فیوج ارثی است!

**گفت و گو با یکی از اعضای این طایفه درباره آداب و رسوم‌شان که کمتر شنیده شده است**

می‌گوید از اعضای این طایفه است، مردی ۴۲ ساله، ساکن فردیس کرج که سال‌هاست شغلش خدمات تاسیسات ساختمان بوده و به همراه برادرش، دزدی را پس از آخرین بازداشت کنار گذاشته است. به صورت کاملاً اتفاقی وقتی در حال پرس‌وجو از کولی‌ها درباره این طایفه بودم، با او آشنا شدم و خودش را به من معرفی کرد. او می‌گوید: «در این طایفه، افرادی هستند که با تشکیل باند‌های قوی و سرعت‌های حرفه‌ای ثروت انبوهی به دست آورده و سرمایه‌دار شده‌اند، این عده حتی مراکز تجاری، هتل‌و املاک در خارج از کشور دارند اما همچنان پایبند به رسم آلوده این طایفه هستند و در ایران زندگی می‌کنند.» او که به این شرط حاضر به مصاحبه شده که نام و نشان خود و تیرو تبارش معرفی نشود، ادامه می‌دهد: «حالا مثل قدیم نیست چون پلیس و حتی خیلی از مردم، فیوج را شناخته‌اند، به همین دلیل دو دسته‌از اعضای طایفه دوست دارند که به‌هیچ‌وجه دیده‌نشوند؛ یکی دسته‌ای که دزد نیستند و بعد از دزد سرهای زیاد، تصمیم گرفته‌اند که زندگی ساده و آبرومندانه‌ای داشته باشند، دیگری سارقان بزرگی که زندگی اشرافی دارند و برای حفظ امنیت خود علاقه‌ای به شناخته شدن ندارند.»

● **با افزایش قیمت دلار، گردشگران خارجی برای مان مهم‌تر شدند**

اوباشاره‌به این که ۱۱ سال است که دزدی نمی‌کند و صاحب همسر و سه‌فرزند است، درباره سبک زندگی اعضای طایفه فیوج می‌گوید: «فیوج‌های دزد با این که معمولاً سواد زیادی ندارند اما با آموزش پدر و مادر دست کم قادرند به جز زبان فارسی به سه زبان رایج دنیا از میان انگلیسی، عربی، ترکی استانبولی، اردو... تکلم کنند. دلیلش هم این است که ما فقط به فکر کف زنی از ایرانی‌ها نیستیم و دزدی از گردشگران خارجی به خصوص بالا رفتن قیمت دلار، ارزش زیادی برای مان پیدا کرده است. اعضای این طایفه با پوشش‌های مختلف



## اگر دزد نشویم، جایگاهی در طایفه نداریم

یک نوجوان ۱۷ ساله به عنوان یکی از کوچک‌ترین اعضای شبکه دزدان خانه‌های اعیانی شهرهای تهران، کرج و مازندران که چند وقت پیش دستگیر شد، در اعتراض گفته است: «دزدی را از کودکی به مایادمی‌دهند و هر فردی در این طایفه دزد نباشد، جایی در میان خانواده‌و فامیل ندارد.» قبل‌تر هم جوان ۲۳ ساله‌ای با تایید این مدعا گفته بود: «چند سال قبل به خاطر کف زنی زندان رفتم و اکنون با دو برادرم در یک کارواش مشغول کار هستیم. چندوقتی می‌شود که عموهای‌مان به دلیل دوری‌مان از دزدی با ما قطع رابطه کرده‌اند.» یک نوجوان فیوج بسته به شاخه تخصصی سرعت خانوادگی از ابتدا، شگردهای کف زنی و جیب‌بری را از بزرگ‌ترهایش می‌آموزد یا در بخش‌های دیگر چون سرعت و شناسایی خانه‌های اعیانی خالی، باز کردن قفل درها بدون کلید، کار با دیلم برای گشودن در، رهایی از دوربین مدار بسته و آشنایی با رمز گاو صندوق‌ها، مهارت‌هایی را فرامی‌گیرد. طبق گزارش‌های پلیس، اعضای باند‌های سرعت این طایفه، نسبت‌های بسیار نزدیک خانوادگی با هم دارند و میانگین سنی تیم سرعت بین ۱۷ تا ۴۲ سال است. گفته می‌شود این دزدان در ۴۵ تا ۵۰ سالگی از کار عملیاتی دزدی باز‌نشسته می‌شوند چون احتمال خطا و گیر افتادن یک گروه را بالا می‌برند!

● **با جدا شدن از این طایفه، جان خود و خانواده فرد به خطر می‌افتد**

او درباره تصمیم خودش برای کنار گذاشتن دزدی و رد دسرهایی که برایش پیش آمده، می‌گوید: «تا چند سال پیش، امکان کنار گذاشتن دزدی توسط اعضای طایفه فیوج وجود نداشت. فرد نه تنها از کل فامیل و آشنایان طرد می‌شد که جانش هم در خطر بود، اما در چند سال اخیر، شرایط کمی متفاوت شده است. هم اکنون تعدادی از فیوج‌ها در همین کرج، قلعه حسن‌خان و فردیس زندگی می‌کنند که دزد نیستند. این افراد عرف طایفه‌ای و فرمان‌ریش سفید قوم را کنار گذاشته و روابط سالمی بین خودشان به وجود آورده‌اند و تا زمانی که گذشته‌شان نلرود، جان خود و خانواده‌شان در خطر نیست. در این بین، فیوج‌هایی هم هستند که با سرعت و دزدی، زندگی اعیانی در کرج برای خود در ست اما با افشای کارشان برای پلیس همه‌را را کرده‌و راهی کشوری دیگر شده‌اند یا خانواده‌هایی هستند که بعد از لورفتن، پدر و مادر پیرشان این‌جا هستند و تمامی خواهر و برادرها به‌ترکیه و کشورهای دیگر رفته‌اند و در آن‌جا مشغول کار هستند.»

● **برای دزدی نکنیم از خانه پرت می‌شویم بیرون!**

او درباره این که آیا مردم این طایفه از دستگیر شدن می‌ترسند یا نه، می‌گوید: «این افراد چون از بچگی با دزدی بزرگ می‌شوند، یک جورهایی به آن معتاد می‌شوند و ترس برای‌شان معنایی ندارد. این نکته را هم بدانید که اگر به فرض یک نوجوان جرئت کند و بگوید که نمی‌خواهم دزد شوم، او را از خانه به بیرون پرت می‌کنند. به همین راحتی.»

● **برای از دواج باید دختر را بدزدیم!**

او درباره یکی از آداب و رسوم این طایفه هم می‌گوید: «شاید باور نکنید اما همه رسوم ما به دزدی ختم می‌شود؛ مثلاً همین از دواج. سنت طایفه ما این است که اگر بخوایم با دختری از دواج کنیم باید اول او را بدزدیم. در ضمن پسری که به خواستگاری یکی از اعضای این طایفه می‌آید، باید خودش دزد باشد و گر نه به او دختر نمی‌دهند.»

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه ۸ دی ۱۳۹۹  
۱۳ جمادی الاول ۱۴۴۲ • ۲۸ دسامبر ۲۰۲۰  
شماره ۳۰۵۶۰

۱۷۸۰

## ۲ دقیقه دیرتر می‌رسیدم

## پیک‌نیک منفجر می‌شد

**گفت و گو با شهروند فداکار افغانستانی که توانست با از خود گذشتگی ناجی یک خانواده ۵ نفره از سوختن در آتش شود**

صادق جهانی | خبرنگار

آتش برافروخته شده، زبانه می‌کشد و شعله‌هایش در بعضی قسمت‌های خانه یک شهروند دزفولی بیش از ۲ متر ارتفاع دارد. خانواده‌ای پنج نفره در آن جا گیر افتاده‌اند اما یک شهروند افغانستانی با دیدن دخترکشش ساله‌ای که دوان دوان و ترسان از او در خواست کمک می‌کند، نمی‌گذارد شعله‌های آتش بی‌روز میدان شود و با از خود گذشتگی تصمیم به نجات همنوعانش می‌گیرد و با این که امکان داشت خودش هم آسیب ببیند، مشعل ایثار و فداکاری را برمی‌افروزد. «محمدرحیم رحمانی، که حالا چندروزی است از سوی شهرداری دزفول به عنوان آتش نشان افتخاری این شهر انتخاب شده در مینی پرونده امروز زندگی‌سلام از اتفاقات آن‌روز برای ما می‌گوید.

● امکان انفجار پیک‌نیک بود اما...

بعد از تحسین اقدام ستودنی محمدرحیم رحمانی، به عنوان اولم از اومی‌خواهم که ماجرای آن‌روز را برایمان روایت کند که می‌گوید: «ما چهار کارگر بودیم که در یک ساختمان کار می‌کردیم. در لحظه آتش‌سوزی با همکارانم در حال ناهار خوردن بودیم. ناگهان از خانه بغل که ویلایی و یک طبقه است، دختری بچه‌ای حدود شش ساله که به شدت در حال گریه کردن هم بود به سمت ما دوید و گفت که خانه‌مان آتش گرفته و نجات‌مان دهید. باشنیدن این حرف نتوانستم جلوی خودم را بگیرم و با آن سف‌نر دیگر رفتم که ببینیم چه اتفاقی افتاده است. دیدیم که شعله آتش بیرون می‌زند و خانه در آتش می‌سوزد. دلیل آتش گرفتن خانه یک پیک‌نیک بود که آن قدر داغ شده بود که هر لحظه ممکن بود بترکد. در آن لحظه با خودم گفتم امکان انفجار آن وجود دارد و اگر منفجر شود، آن خانواده بدیخت می‌شوند ولی خدایه من کمک کرد که توانستم آتش را خاموش کنم.»

● **پیک‌نیک آتش‌گرفته را با دست‌هایم برداشتم**

رحیم که متأسفانه دستان خودش در این حادثه دچار سوختگی شده، از نحوه مهار آتش می‌گوید: «همان‌طور که گفتم خانه آتش گرفته بود و اعضای آن خانواده نتوانسته بودند خاموشش کنند و هر لحظه به شدت آتش هم افزوده می‌شد. وارد خانه که شدم دیدم حجم آتش زیاد است، به طوری که ارتفاع شعله‌ها به بیش از ۲ متر می‌رسید. زیاد تلاش کردم که همان پیک‌نیک را خاموشش کنم تا از حجم آتش کم شود ولی موفق نشدم. آن لحظه پتویی هم دور و برم بود. اول بدون پتو، پیک‌نیکی را که عامل آتش‌سوزی بود تا وسط خانه آوردم اما از آتش زیاد دستانم از حرکت باز ماند و نتوانستم آن را کامل بیرون بیاورم تا این که بالاخره یکی از آن خانم‌ها پتویی برایم آورد و دوباره آن را برداشتم و توی حیاط پرت کردم. بعدش حجم آتش کم‌شد و خوشبختانه خانواده ا نجات‌دادم و همان‌جا دو دستم دچار سوختگی شد اما خوشحالی‌ام از این بود که به آن خانواده آسیبی ن‌رسید. داخل خانه سه خانم بودند و به جز آن بچه‌ای که بیرون آمد، یک دختر بچه دیگر هم بود. اگر کارم دو دقیقه بیشتر طول می‌کشید، باعث انفجار می‌شد.»

● **در آن لحظه ترس و مرگ بر ایم معنا نداشت**

«واقعیت این است زمانی که اشک و گریه را در چشمان آن دخترک دیدم، نه مرگ در چشمانم دیده می‌شد و نه ترس.» وی با این مقدمه ادامه می‌دهد: «با دیدن اشک‌های آن دختر خیلی متأثر شدم. رفیق‌هایم مدام می‌گفتند نرو رحیم، هر قدر که آن‌ها در گوشم می‌خواندند و می‌گفتند باز زندگی خودت باز ی نکن، من توجهی نمی‌کردم و فقط نجات‌دادن آن‌ها برایم مهم بود، نه جان خودم. گرچه امکان انفجار گاز خیلی زیاد و کار خطرناکی بود اما خب اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کردم و خیلی هم به این کارم افتخار می‌کنم. بهتر بگویم ترس و مرگ برایم معنا نداشت، زندگی یک خانواده در خطر و نفس کشیدن پنج همنوع اهمیت داشت. با خود گفتم اگر برایشان اتفاقی بیفتد، خودم را نمی‌بخشم. نکته دیگری که لازم است بگویم این است که برای من، افغانستانی و ایرانی فرقی ندارد و با هم به بقیه کمک خواهیم کرد. من معتقدم که اگر دست‌مان را به‌دست دیگران برسانیم و کمک و یاریگر هم باشیم، در این دنیا خوبی‌ها و خوشی‌های زیادی نصیب‌مان می‌شود.»

● **بعد از این اتفاق، خانواده‌ام گفتند که به من افتخار می‌کنند**

در ادامه درباره استقرار آتش‌نشنان در محل حادثه وواکنش آنان و البته مردم محل ازوی می‌پرسم: «آتش را که خاموش کردم، بعد از سه چهار دقیقه آتش‌نشانی رسید. یکی از آتش‌نشنان خیلی ناراحتم کرد و گفت: «تو چرا داخل خانه رفتی؟» ولی من چیز خاصی نگفتم و همین قدر گفتم که اگر من نمی‌رفتم، چه کسی می‌رفت؟ زندگی پنج انسان در خطر بود. من عذاب وجدان داشتم، شما در رسیدید و این دختر که هاتر سیده بودند و گریه می‌کردند و خانم‌ها هم فریاد می‌کشیدند. البته بقیه آتش‌نشنان گفتند که دست‌زدند، کار خیلی بزرگی کردی. مردم هم لطف داشتند و حساسی از من تشکر کردند. خانواده‌ام هم وقتی از این کمک مطلع شدند و زمانی که شنیدند من این کار را کرده‌ام، خیلی از این کار استقبال کردند و خوشحال شدند و گفتند ما به وجود تو افتخار می‌کنیم. راستش را بخواید پدر و مادرم برای من زحمت کشیده و با سختی‌های زیاد بزرگم کرده‌اند.»

● **هزینه در مانم را پیمانکارم می‌دهد**

او که سادگی، یک رنگی و بی‌ادعایی در صحبت‌هایش به خوبی مشخص است، از واکنش خانواده‌ای هم که ناجی‌شان شد، این‌طور می‌گوید: «خانواده‌ای که نجاتشان دادم، خیلی از من تشکر کردند و می‌گفتند ما زندگی‌مان را مدیون شما هستیم. به خصوص تشکر آن دختر بچه‌ای که گریه می‌کرد برای من از همه لذت‌بخش‌تر بود. آن‌ها هنوز هم سراغم‌امی گیرند و از وضعیت دستانم مطلع می‌شوند. همین‌طور که گفتم دستان خودم سوختگی زیادی داشت و هزینه در مان دستانم را آقای احسان الیاسی (کسی که برایش کار می‌کردم) پرداخت که لازم می‌دانم از او تشکر کنم.»

● **هر جای دیگر هم که لازم باشد، بدون منت کمک می‌کنم**

آقا رحیم که الان داستان ایثار و از خود گذشتگی اش باز داده‌الی خونگرم دزفول شده، پنج‌روز پیش با دعوت شدن به شهرداری این شهر، ضمن قدردانی از وی بابت کار بزرگش، از سوی مسئولان آتش‌نشانی به عنوان آتش‌نشان افتخاری این شهر هم برگزیده شد. او درباره این موضوع می‌گوید: «هفته پیش که به شهرداری رفتم، مسئولان این شهر از من تقدیر و همچنین من را به عنوان آتش‌نشان افتخاری شهرستان دزفول انتخاب کردند. از این اتفاق خیلی خوشحالم و هر جا که کمک لازم باشد باز هم در خدمت هستم. البته خدا نکند که دیگر چنین اتفاقاتی بیفتد ولی خب هر جا که باشم و هر فردی به کمکم نیاز داشته باشد، با توکل به خدا در آن‌جا حاضر می‌شوم و خودم را می‌رسانم و بدون هیچ منت و ادعایی کمک خواهم کرد.»

هشتمین پرونده